جلسه 162

دوشنبه 08/11/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در واجب تعبدی و توصلی بود. عرض کردیم مشهور در موارد شک در اینکه آیا واجب، تعبدی است ویا توصلی، قائل به قاعده اشتغال شده اند. مثلا نمی دانیم آیا اداء کفاره تعبدی است یا توصلی. مثلا کسی در حج ویا عمره سوار ماشین مسقف شد وبه او گفتند که باید یک گوسفند ذبح کنی به عنوان کفاره تکلیف، آیا این ذبح هدی به عنوان صدقه بر فقراء باید همراه با قصد قربت باشد یعنی تعبدی است، و یا توصلی است؟ البته ما طبق موازین شک نداریم. چون کفاره صدقه است و لاتکون الصدقة الا لله. ولی اگر شک کردیم مقتضای قاعده اشتغال به نظر مشهور احتیاط هست.

مرحوم آخوند در کفایه هم همین نظر را اختیار کرده است. چون می گوید وقتی اخذ قصد قربت در متعلق امر محال بود پس ما نمی توانیم به اطلاق خطاب امر که إذبح هدیا تمسک کنیم و بگوئیم قصد قربت شرط نیست. چون طبق نظر مرحوم آخوند قصد قربت در واجب تعبدی هم شرط نیست، فقط دخیل در غرض مولا است، و متعلق امر در واجب تعبدی هم مشروط به قصد قربت نیست. اگر ذبح هدی واجب تعبدی باشد یعنی قصد قربت دخیل در غرض مولا است. خب با خطاب إذبح الهدی که نمی شود احتمال دخل قصد قربت را در غرض مولا نفی کرد. چون إذبح الهدی متعلق امر را بیان می کند کاری به آنچه که در غرض مولا دخیل است ندارد.

پس اطلاق لفظی به درد ما نخورد.

نوبت رسید به اطلاق مقامی که مولا نگفته است که قصد قربت در غرض من دخیل است.

این را هم مرحوم آخوند جواب داد، گفت نوع مردم هر خطاب امری که از مولا بیاید احتمال می دهند واجب تعبدی باشد. غافل نیستند نوع مردم از این احتمال. وقتی احتمال دادند مولا که می گوید إذبح الهدی قصد قربت در غرض او دخیل باشد، عقل حکم می کند به لزوم احتیاط.

پس اینطور نیست که بگوئیم سکوت مولا از بیان دخالت قصد قربت در غرضش نقض غرض است. نه، نقض غرض نیست. اعتماد کرد به این مطلب که نوع مردم احتمال می دهند دخل قصد قربت را در ذبح هدی برای کفاره، و وقتی احتمال دادند عقلشان می گوید باید احتیاط کنید. نیازی نیست که شارع به مردم این مطلب را بگوید.

پس اطلاق مقامی هم منعقد نشد که بگوئیم اگر قصد قربت دخیل بود در غرض مولا، سکوت مولا چون نقض غرض است اطلاق مقامی می گوید حال که سکوت کرده است پس قصد قربت دخیل در غرض او نیست. نخیر، شاید سکوت کرده اعتمادا علی فهم الناس که مردم احتمال دخالت قصد قربت را که می دهند عقلشان می گوید باید احتیاط کنید. پس اطلاق مقامی هم کنار رفت.

می ماند اصل عملی. مرحوم آخوند فرموده اصل عملی اینجا احتیاط است. چرا؟ برای اینکه ما شک داریم که آیا با ذبح هدی بدون قصد قربت غرض مولا تحصیل می شود یا نه.

امر مولا به ذبح هدی معلوم است یقینا، اگر بدون قصد قربت ذبح بکنیم شک داریم در حصول غرض مولا، و تا غرض مولا حاصل نشود امر مولا ساقط نمی شود. پس شک که داریم آیا ذبح بدون قصد قربت غرض را مولا تحصیل می کند یا نه، یعنی شک داریم در سقوط امر. اشتغال یقینی به امر یقتضی الفراغ الیقینی عنه. باید احراز کنیم که امر مولا ساقط شد.

مرحوم آخوند می گوید إن قلت: پس چرا شما در اقل و اکثر ارتباطی برائتی شدید با اینکه آنجا هم شک در تحصیل غرض مولا هست. ما نمی دانیم مولا فرمود صل مع القراءة، یا فرمود صل لابشرط از قرائت. اگر مولا فرموده است صل مع القراءة، من نماز بخوانم بدون قرائت، غرض مولا تحصیل نمی شود، چون مرکب ارتباطی است. مرکب ارتباطی یعنی اگر یک جزئش را هم نیاوریم هیچ ملاک و غرض تحصیل نمی شود. امر مولا به نماز محرز، اگر من سوره نخوانم شک دارم در استیفاء غرض مولا، وبالتبع شک می کنم در سقوط امر مولا. چرا در آنجا شما قائل به اشتغال نشدید؟

مرحوم آخوند می فرماید: چرا ما در آنجا هم عقلا اشتغالی شدیم. گفتیم عقل در اقل و اکثر ارتباطی هم قائل است به اشتغال. یک وجهش همین چیزی است که شما می گوئید که اگر نماز بی سوره بخوانم شک دارم در سقوط غرض مولا. و بالتبع شک می کنم در سقوط امر مولا. و امر مولا که اشتغال به آن یقینی بود، والاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی. یک وجه اینکه ما در اقل واکثر ارتباطی گفتیم عقلا باید احتیاط کرد این است. یک وجه دیگر هم آنجا گفتیم وآن علم اجمالی است، گفتیم علم اجمالی منحل نمی شود. ما علم اجمالی داریم که یا اقل لابشرط واجب است و یا اکثر. و این علم اجمالی منحل نمی شود. واین علم اجمالی عقلا منجز است. این هم وجه دوم است که ما در بحث اقل و اکثر ارتباطی اشتغالی شدیم به حکم عقل.

می فرماید: اما یک فرق هست بین اقل و اکثر ارتباطی و این بحث ما. در اقل و اکثر ارتباطی نوبت که می رسید به حکم شرع، ما از حکم عقل می گذشتیم می رفتیم سراغ حکم شرع. شارع برائت برای ما جاری می کرد، برائت از جزئیت سوره.

ولذا در اقل و اکثر ارتباطی ما عقلا می گفتیم احتیاط، ولی در عین حال چون شرعا برائت از جرئیت سوره جاری می شد ورود داشت بر حکم عقل. با وجود برائت شرعیه از جزئیت سوره دیگر عقل حکمش مرتفع می شد. چون حکم عقل اقتضائی بود، مادامی بود که برائت شرعیه از جزئیه سوره جاری نشود. که این را بعد توضیح خواهم داد.

می فرماید: اما در اینجا چه کنیم؟ برائت شرعیه از جزئیت و یا شرطیت قصد قربت جاری کنیم؟. خب یقینا قصد قربت نه جزء متعلق است و نه شرط متعلق است. چون محال است اخذ قصد قربت در متعلق بنحو الجزئیة أو الشرطیة. اگر بخواهیم برائت جاری کنیم از دخل قصد قربت در غرض مولا، خب جوابش این است که برائت یعنی رفع شارع للحکم المشکوک. رفع عن امتی ما لایعلمون. باید چیزی رفع بشود شرعا که وضع و رفع او به ید شارع باشد. جزئیت سوره وضعش به ید شارع است، شارع که بگوید صل مع السورة وضع کرده است جزئیت سوره را. وضعش به ید شارع است رفعش هم به ید شارع است. برائت او را می گیرد. (بالاخره امر وضع جزئیت به ید شارع است امر رفع جزئیت هم در مرتبه فعلیت به ید شارع است). اما دخل قصد قربت در غرض مولا که امر تکوینی است، وضعش به ید شارع نیست. یا قصد قربت تکوینا در ملاک دخیل است یا دخیل نیست. اعتبار شرعی نیست تا بگوئیم شارع اعتبار کرد که قصد قربت دخیل در ملاک است. وضعش به ید شارع بود حالا برائت جاری کنیم بگوئیم رفعش هم به ید شارع است. اعتباری نیست. تکوینا یا قصد قربت دخیل در ملاک است یا نیست. یک امر تکوینی است. امر اعتباری نیست که بگوئیم اعتبارش به ید شارع است وضعا و رفعا. دخل قصد قربت در ملاک امر تکوینی است، چون مصلحت امر تکوینی است شرائط دخیله در مصلحت هم تکوینی است. در رتبه قبل از جعل مولا است و در اختیار مولا نیست. وضعش خارج از اختیار مولا است رفعش هم خارج از اختیار مولا است.

ولذا وقتی شرعا نشد برائت شرعیه جاری بشود از دخل قصد قربت در غرض مولا، دیگر حکم عقل به اشتغال جاری می شود بلامزاحم. ولذا در اینجا باید احتیاط کرد.

استاد ما مرحوم آقای تبریزی ره فرموده بودند که: جناب آخوند! بعد از اینکه من آمدم این فعل را بدون قصد قربت انجام دادم، شک در بقاء تکلیف دارم یا ندارم؟ شک دارم در بقاء تکلیف. اینکه بحثی ندارد. بعد از اینکه من ذبح کردم هدی کفاره را بدون قصد قربت، شک دارم در سقوط تکلیف، که خود شمای مرحوم آخوند هم گفتید، پس یقین ندارم به بقاء امر. بقاء این امر شد مشکوک. خب رفع ما لایعلمون جاری کن در بقاء وجوب ذبح الهدی. بقاء این وجوب مشکوک است و امر این وجوب حدوثا وبقاءا به ید شارع است. حدوث وجوب به ید شارع است بقاء وجوب هم به ید شارع است. بقاء وجوب مشکوک است رفع ما لایعلمون. که نتیجه اش می شود ترخیص در مخالفت احتمالیه این تکلیف.

ایشان به این نکته توجه داشته و می گوید: البته این برائت به درد کسانی می خورد که استصحاب در شبهات حکمیه را مثل ما قبول ندارند. و الا به مرحوم آخوند نمی توانیم این حرف را بزنیم، چون مرحوم آخوند می گوید من چطور برائت از بقاء تکلیف جاری کنم؟ استصحاب بقاء تکلیف به نظر من جاری است نوبت نمی رسد به برائت. آقای تبریزی ره فرموده اند ما که استصحاب در شبهات حکمیه را جاری نمی دانیم استصحاب بقاء وجوب را جاری نمی دانیم نوبت می رسد به برائت از بقاء تکلیف. اما کسانی که استصحاب بقاء تکلیف در شبهات حکمیه را جاری می دانند مثل مرحوم آخوند، فرموده اینها دیگر برائت از بقاء تکلیف نمی توانند جاری کنند. و راه دیگری هم ندارند برای برائت. چون برائت از چه چیزی می خواهد جاری کند؟ برائت از دخل قصد قربت در غرض مولا، که مرحوم آخوند گفت امر وضع و رفعش به ید شارع نیست. برائت از بقاء تکلیف هم که محکوم استصحاب است.

اقول: به نظر ما این بیان درست نیست. بنابر نظر کسانی مثل مرحوم آخوند که قائلند به مسلک علیت در منجزیت قاعده اشتغال، یعنی مرحوم آخوند از کسانی است که معتقد است ترخیص در مخالفت احتمالیه تکلیف معنا ندارد. شارع باید حکم واقعی را از فعلیت بیندازد. حکم واقعی را اگر از فعلیت بیندازد مشکل حل می شود. و فرض این است که اینجا نشد، چون برائت از دخل قصد قربت در غرض نشد جاری کنیم. با وجود اینکه نمی شود حکم واقعی را از فعلیت بیندازیم، قاعده اشتغال جلو برائت از بقاء تکلیف را می گیرد. چون برائت از بقاء تکلیف یعنی ترخیص در مخالفت احتمالیه تکلیف. مرحوم آخوند علی ما نسب الیه این مبنا را قبول ندارد. مرحوم آخوند می گوید با برائت شما باید حکم واقعی را از فعلیت بیندازید. با برائت از جزئیت و یا شرطیت، که اینجا جاری نیست.

ولذا اگر مرحوم آخوند استصحاب در شبهات حکمیه را هم قبول نداشت باز برائت از بقاء تکلیف جاری نمی کرد، چون قاعده اشتغال مانع از جریان برائت از بقاء تکلیف است. چون قاعده اشتغال را طبق مسلک علیت می گویند قابل مخالفت توسط شارع نیست. شارع نمی تواند با قاعده اشتغال مخالفت کند. شارع نمی تواند ترخیص بدهد در مخالفت احتمالیه تکلیف بر خلاف قاعده اشتغال.

ولی این مسلک مورد قبول استاد ما نبود. ایشان می گفتند برائت از بقاء تکلیف ورود دارد بر قاعده اشتغال، و حکم عقل به اشتغال علی وجه الاقتضاء است نه علی وجه العلیة. یعنی شارع می توانست صریحا بگوید من ترخیص می دهم شما را در مخالفت احتمالیه این تکلیف. طبق این وجه برائت از بقاء تکلیف بی اشکال است.

بنابر مسلک مرحوم آقای صدر که خیلی واضح است برائت از تکلیف. چرا؟ برای اینکه آقای صدر عقیده اش این است که اگر شما ذبح هدی بکنید بدون قصد قربت، اگر فی علم الله واجب تعبدی باشد، آن امر به ذبح هدی ساقط می شود چون بقاءش طلب الحاصل است، ولی یک امر جدید به وجود می آید. ایشان واجب تعبدی را اینجور معنا کرد، گفت واجب تعبدی این است که: اگر فعل را بدون قصد قربت آوردی، شخص وجوب قبلی ساقط می شود چون بقائش طلب الحاصل است، ولی یک وجوب جدیدی می آید می گوید اعاده کن این فعل را.

طبق مسلک آقای صدر جریان برائت از تکلیف خیلی واضح است. چون بعد از ذبح هدی بدون قصد قربت شک می کنم که آیا مر جدیدی به ذبح الهدی متوجه من شد یا نشد. اگر واجب تعبدی است امر جدیدی به من متوجه شده است که ذبح هدی را اعاده کن، اگر واجب توصلی است امر جدیدی در کار نیست. امر قبلی دیگر قطعا ساقط شده است به نظر آقای صدر. چون آن امر قبلی می گفت صرف الوجود ذبح هدی را بیاور، و من آوردم. بقائش می شود طلب الحاصل. به نظر مرحوم آقای صدر واضح است که برائت جاری می کنیم از حدوث تکلیف جدید.

اما اشکال روی مسلک مرحوم آخوند می ماند که می گوید اگر واجب تعبدی باشد و شما بدون قصد قربت بیاورید همان وجوب قبلی باقی است. خب می شود شک در امتثال. قاعده اشتغال هم که جاری است. لذا مرحوم آخوند احتیاط می شود.

اقول: به نظر ما قطع نظر از اینکه ما مبنایمان این بود که قصد قربت در متعلق امر قابل اخذ است. ولذا می توانیم برائت جاری کنیم در موارد شک از خود شرطیت قصد قربت در متعلق امر. مثل اقل و اکثر ارتباطی. هیچ فرقی نمی کند.

علاوه بر آن حتی اگر مسلک مرحوم آخوند را هم بگوئیم که امکان اخذ قصد قربت در متعلق امر نیست. اما جناب آخوند! چه کسی گفته برائت باید در چیزی جاری بشود که وضع واقعی اش به ید شارع است؟ برائت یعنی رفع ظاهری. رفع ظاهری در مقابل وضع ظاهری است. وضع ظاهری یعنی ایجاب احتیاط. پس رفع ظاهری در جائی هست که وضع ظاهری ممکن باشد. نه اینکه وضع واقعی ممکن باشد. چه کسی این حرف را گفته است. اگر وضع ظاهری ممکن بود یعنی ایجاب احتیاط ممکن بود رفع ایجاب احتیاط هم ممکن است. چون رفع ظاهری یعنی عدم ایجاب الاحتیاط.

شارع وقتی بگوید شما شک داری در دخل قصد قربت در غرض من، از ناحیه این شک شما آزادید و بر شما احتیاط را واجب نکردیم، اینکه اشکال ندارد. شارع می گوید از شما برداشته شد چیزهایی را که نمی دانید. یکی از چیزهایی که نمی دانید دخل قصد قربت است در غرض مولا. برداشتن این مطلب مشکوک از ما به این است که از ناحیه او ما مؤمّن پیدا کنیم و دیگر احتیاط بر ما واجب نشود.

ثانیا: جناب آخوند! دخل قصد قربت در غرض به چه معنا است؟ غرض به معنای مصلحت است یا به معنای غرض مولا است. مصلحت را ما نمی گوئیم. من اصلا چکار به مصلحت دارم؟ اصلا ممکن است به نظر خود مرحوم آخوند مصلحت در متعلق نباشد. مولا می گوید رمی جمرات بکن هیچ مصلحت در متعلقش هم شاید نباشد، مصحلت در وجوب رمی جمرات است. با اینکه رمی جمرات واجب تعبدی است، اما چه بسا مصلحت در خود وجوب رمی جمرات است نه در متعلق. نظر مرحوم آخوند هم همین است.

پس مراد از دخل قصد قربت در غرض مولا دخل قصد قربت در مصلحت نیست، بلکه غرض مولا و به اصطلاح دیگر اراده مولا، در اراده مولا که نگاه بکنیم به لحاظ مقام اراده مولا، می بینیم مولا غرض مولوی واراده اش به این است که شما قصد قربت کنید. تا قصد قربت نکنید خواسته قلبی مولا برآورده نمی شود. اما نمی تواند در مقام انشاء اخذ کند. نمی تواند بگوید مع قصد القربة این کار را بکن. اما در غرض مولا دخیل است. ما این را می گوئیم. وتعلق غرض مولا به فعل مع قصد القربة، خب این امر وضعش به ید شارع است. مولا غرضش تعلق می گیرد به ذات فعل یا به فعل قربی، خب این کار مولا است. این وضعش به ید مولا است. مراد از غرض را مثل اینکه مصلحت می گیرید. مراد مصلحت نیست، بلکه غرض وآن شوق مولا است که مولا شوق است به ذات فعل است یا به فعل قربی.

پس به نظر ما حتی بنا بر مسلک مرحوم آخوند که قصد قربت در متعلق امر قابل اخذ نیست، می شود برائت جاری کنیم از دخل قصد قربت در غرض مولا و هیچ محذوری ندارد.

بلکه به نظر ما برائت عقلیه هم جاری است. و برائت عقلیه هم می گوید بیان تمام نشده است. بیان نداریم بر دخل قصد قربت در غرض مولا. این را انشاءالله در جلسه آینده توضیح می دهیم.

این مطلب را هم فرصت نشد توضیح بدهم، ما برداشتمان از مسلک مرحوم آخوند این است که مرحوم آخوند هر کجا در اقل واکثر ارتباطی یا جای دیگر برائت شرعیه جاری کرد، یعنی حکم واقعی را از فعلیت انداخت، و باید برائت شرعیه کاری بکند که حکم واقعی از فعلیت بیفتد تا دیگر قاعده اشتغال و یا علم اجمالی منجز نباشد. و اگر هم تعبیر کردیم که مرحوم آخوند قائل به اقتضاء است به این معنا است، یعنی می گوید می شود حکم واقعی را با برائت از فعلیت بیندازیم. والا تا او را از فعلیت نیندازیم حکم عقل نمی شود از بین برود. توضیح این مطلب انشاءالله در جلسه آینده.